



بسط نظریه گولد و کاربرد آن در تحلیل مسئولیت در نظام‌های پیچیده

در علوم طبیعی، علوم اجتماعی و حقوق، بسیاری از رخدادهای طبیعی و اجتماعی را می‌توان با استفاده از قوانین و اصول علمی توضیح داد. با این حال، همه رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی ماهیتی یکسان ندارند. برخی از آنها قابل پیش‌بینی هستند، در حالی که برخی دیگر غیرقابل پیش‌بینی هستند.

بودجه تبلیغات رسانه‌ای شرکت‌های شستا چگونه هزینه می‌شود؟

رسانه‌های اثرگذار یا رسانه‌های زرد؟

سازمان تأمین اجتماعی بزرگ‌ترین نهاد بیمه‌گر کشور و امین سرمایه‌های ملیون‌ها بیمه‌شده و بازنشسته است. شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) و ده‌ها هلدینگ و شرکت زیرمجموعه آن نیز با اتکا به همین سرمایه‌ها فعالیت می‌کنند و فلسفه وجودی آنها حفظ، توسعه و افزایش ارزش دارایی‌های متعلق به بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران است. از همین رو، هر ریال هزینه‌ای که در این مجموعه انجام می‌شود، باید با معیار شفافیت، کارآمدی و پاسخگویی قابل ارزیابی باشد.

در شرایطی که بسیاری از بازنشستگان تأمین اجتماعی با مشکلات معیشتی، کاهش قدرت خرید و دغدغه‌های روزمره دست و پنجه نرم می‌کنند، افکار عمومی انتظار دارد مدیران شرکت‌های وابسته به شستا نسبت به نحوه هزینه‌کرد منابع مالی حساسیت بیشتری داشته باشند. این انتظار زمانی پررنگ‌تر می‌شود که همواره گزارش‌هایی درباره حقوق و مزایای قابل توجه برخی مدیران این مجموعه منتشر شده و در مقابل، مطالبات بازنشستگان برای بهبود وضعیت معیشتی همچنان پابرجاست.

هزینه‌ها زیر سؤال می‌رود، بلکه اعتماد عمومی نیز آسیب خواهد دید.

انتظار می‌رود سازمان تأمین اجتماعی و شرکت سرمایه‌گذاری شستا، در راستای اصل شفافیت، اطلاعات مربوط به بودجه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای شرکت‌های زیرمجموعه خود را به صورت شفاف منتشر کنند؛ از جمله میزان اعتبارات اختصاص‌یافته، نام رسانه‌های دریافت‌کننده قرارداد، مبالغ پرداختی، شاخص‌های انتخاب رسانه‌ها و گزارش ارزیابی اثربخشی این هزینه‌ها. شفافیت در این حوزه نه تنها موجب افزایش اعتماد بیمه‌شدگان و بازنشستگان خواهد شد، بلکه به سالم‌سازی فضای رسانه‌ای نیز کمک می‌کند. رسانه‌های حرفه‌ای باید بر اساس اثرگذاری، مخاطب و کیفیت فعالیت خود مورد حمایت قرار گیرند، نه بر مبنای روابط غیرشفاف یا ملاحظاتاتی که هیچ ارتباطی با منافع صاحبان اصلی این سرمایه‌ها، یعنی میلیون‌ها بیمه‌شده و بازنشسته، ندارد.

کنون این پرسش همچنان باقی است؛ آیا مدیران سازمان تأمین اجتماعی و شستا حاضرند درباره نحوه توزیع بودجه‌های رسانه‌ای خود پاسخگو باشند و جزئیات این هزینه‌ها را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند؟ یا این حوزه همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند؛ به‌بهامی که بیش از هر چیز، اعتماد‌ذی‌نفعان اصلی این سازمان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

[illegible]

دوکفه یک ترازو سازمان تامین اجتماعی؛

بازنشستگان زیر بار معیشت،

مدیران نشستا با حقوق‌های نجومی

[illegible]

ایمیل: Aftab.yz@gmail.com | تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶

اکنون این پرسش همچنان باقی است؛ آیا مدیران سازمان تأمین اجتماعی و شستا حاضرند درباره نحوه توزیع بودجه‌های رسانه‌ای خود پاسخگو باشند و جزئیات این هزینه‌ها را در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند؟ یا این حوزه همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند؛ ابهامی که بیش از هر چیز، اعتماد ذی‌نفعان اصلی این سازمان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چک؛ ستون اعتماد در معاملات اقتصادی



محمدعلی طبیبی سورکی
وکیل پایه یک دادگستری
و مشاور حقوقی

چک سال‌هاست که به عنوان یکی از مهم‌ترین اسناد تجاری، نقش قابل توجهی در تسهیل مبادلات اقتصادی و توسعه روابط تجاری میان شهروندان ایفا می‌کند. اعتبار این سند سبب شده است که بخش مهمی از معاملات، بدون نیاز به جابه‌جایی وجه نقد و با اتکا به اعتماد متقابل طرفین انجام شود.

قانون‌گذار نیز با تصویب قانون صدور چک و پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای قانونی، تلاش کرده است جایگاه این سند را در نظام اقتصادی کشور تثبیت کند. با این وجود، در سال‌های اخیر موضوع عدم ثبت چک توسط صادرکننده به یکی از دغدغه‌های جدی فعالان

اقتصادی و دارندگان چک تبدیل شده است. در مواردی که صادرکننده از ثبت چک در سامانه مربوط خودداری می‌کند، چک عملاً بخشی از ویژگی‌های تجاری و حمایتی خود را از دست می‌دهد و دارنده آن ناچار است برای وصول حق خویش همانند یک طلبکار عادی اقدام کند. این وضعیت نه تنها موجب تضییع حقوق دارنده می‌شود، بلکه فلسفه وجودی چک به عنوان یک سند معتبر و قابل اعتماد را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدیهی است که کاهش اعتبار عملی چک، به مرور زمان اعتماد عمومی به این ابزار مهم پرداخت را تضعیف خواهد کرد. در چنین شرایطی، بسیاری از فروشندگان و فعالان اقتصادی ترجیح خواهند داد از پذیرش چک به عنوان ثمن معامله خودداری کنند؛ امری که می‌تواند روند دادوستد را با دشواری مواجه

ساخته و بر پویایی اقتصاد اثر منفی بگذارد. از این رو، به نظر می‌رسد بازنگری در ضمانت‌اجراهای مربوط به عدم ثبت چک و پیش‌بینی سازوکارهای بازدارنده مؤثر، ضرورتی انکارناپذیر باشد. هرچه اطمینان دارندگان چک نسبت به حمایت قانون از حقوق آنان بیشتر شود، اعتماد عمومی به معاملات نیز افزایش خواهد یافت. رونق اقتصادی بدون وجود اعتماد پایدار میان طرفین معامله امکان‌پذیر نیست. چک زمانی می‌تواند نقش واقعی خود را در چرخه اقتصاد ایفا کند که دارنده آن نسبت به وصول مطالبات خود اطمینان داشته باشد و فروشنده نیز با آرامش خاطر، آن را به عنوان وسیله پرداخت بپذیرد. حمایت مؤثر از اعتبار چک، در حقیقت حمایت از امنیت معاملات، اعتماد عمومی و رشد اقتصادی کشور است.

فراگیری حقوق تجارت بین الملل چگونه سبب کمک

به مدیران عامل شرکت های تجاری می شود

کشورها، از مسیر سریع‌تر و تخصصی‌تر داوری استفاده کند و از افشای اسرار تجاری جلوگیری نماید. ۳. بهینه‌سازی ساختار مالی و مالیاتی (معماری حقوقی شرکت) - انتخاب ساختار هلدینگ مناسب: دانش حقوق تجارت بین‌الملل به مدیر عامل کمک می‌کند تا شرکت خود را در یک منطقه آزاد یا کشوری با معاهدات مالیاتی مضاعف (مثلاً امارات یا ترکیه) ثبت کند تا از مالیات بر درآمد صادراتی و وارداتی بکاهد. - تأمین مالی بین‌المللی (فیچرینگ و فورفیتینگ): آگاهی از قوانین اسناد تجاری (مانند برات و سفته بین‌المللی) به مدیر عامل امکان می‌دهد تا نقدینگی شرکت را از طریق فروش مطالبات ارزی به بانک‌های بین‌المللی، بدون نیاز به وام‌های ربوی، تأمین کند. ۴. افزایش اعتبار و قدرت چانه‌زنی در مذاکرات کلان - زبان حقوقی مشترک با طرف خارجی: وقتی مدیر عامل از مفاهیمی مانند `Material Adverse`، `Force Majeure` یا `Change`، `Liquidated Damages` به درستی استفاده کند، در ذهن شریک تجاری خارجی به عنوان یک بازیگر حرفه‌ای و قابل اعتماد شناخته می‌شود. این امر باعث می‌شود طرف مقابل کمتر به دنبال شروط یک‌طرفه باشد. - حفاظت از مالکیت فکری: در صنایع فناورانه و برندمحور، مدیر عاملی که با معاهده پاریس و پروتکل مادرید (برای ثبت علامت تجاری) آشناست، می‌تواند از کپی‌برداری محصولات در بازارهای هدف جلوگیری کند و ارزش برند خود را در درازمدت افزایش دهد. یک هشدار استراتژیک برای مدیران عامل ایرانی: در شرایط تحریم، «حقوق تجارت بین‌الملل» بیش از آنکه یک دانش باشد، یک «هنر بقا» محسوب می‌شود. مدیر عاملی که این دانش را دارد، می‌داند که چگونه از «ماده ۲۶ منشور ملل متحد» یا «مقررات مسدودکننده اتحادیه اروپا (مسدودکننده تحریم‌های آمریکا)» برای دفاع از شرکت خود استفاده کند و حتی در صورت بروز اختلاف، از ظرفیت «مرکز حل اختلاف سازمان تجارت جهانی» (با وجود محدودیت‌ها) بهره‌برد. توصیه نهایی: این دانش را نه به عنوان یک منبع اطلاعاتی، بلکه به عنوان یک «دستیار دائمی» در کنار تیم حقوقی خود ببینید. زیرا در لحظه‌ای که مذاکره‌کننده خارجی شرطی را مطرح می‌کند، واکنش سریع و حقوقی شما می‌تواند میلیون‌ها دلار صرفه‌جویی یا سودآوری ایجاد کند. اگر تاکنون این دانش را فرا نگرفته‌اید، اولین گام را با مطالعه «کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا (وین ۱۹۸۰)» و «اینکوترمز» شروع کنید.



مهناز جهانیده
وکیل دادگستری و رئیس کمیته حقوق تجارت بین الملل
سازمان اینسکو

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید روشن کنیم که «حقوق تجارت بین‌الملل» صرفاً یک درس دانشگاهی نیست؛ بلکه یک سیستم هشداردهنده، ابزار راهبردی و سپر دفاعی برای مدیران عامل در بازار جهانی است. فراگیری این دانش به مدیران عامل کمک می‌کند تا از سطح یک «مدیر اجرایی» به سطح یک «استراتژیست حقوق‌آگاه» ارتقا پیدا کنند. در ادامه، این تأثیرات را در چهار سطح کلیدی بررسی می‌کنیم: ۱. تبدیل تهدیدهای حقوقی به فرصت‌های رقابتی - مدیریت ریسک قراردادهای مدیرعاملی که با اصول «اینکوترمز ۲۰۲۰» (مقررات تجاری اتاق بازرگانی بین‌المللی)، شروط داوری و حقوق حاکم بر قرارداد آشناست، می‌داند که چگونه در قراردادهای بین‌المللی، ریسک نوسان ارز، تحریم‌های ثانویه و فورس مازور را به نفع شرکت خود مدیریت کند (مثلاً شرط تعدیل قیمت بر اساس تورم یا تغییرات نرخ حمل‌ونقل). - استفاده از موافقت‌نامه‌های تجاری ترجیحی: آگاهی از تعرفه‌های ترجیحی در موافقت‌نامه‌هایی مانند اکوتا (بین ایران و اوراسیا) یا سازمان همکاری شانگهای، به مدیر عامل اجازه می‌دهد زنجیره تأمین را به سمت کشورهای هدایت کند که کمترین هزینه گمرکی را دارند. ۲. پیشگیری از بحران‌های گران‌قیمت (هزینه دعوای و تحریم) - مدیریت تحریم‌های بین‌المللی: در فضای فعلی، اشتباه در تطبیق با تحریم‌های آمریکا یا اتحادیه اروپا می‌تواند کل دارایی‌های شرکت در خارج از کشور را مسدود کند. مدیر عاملی که با قوانین OFAC (دفتر کنترل دارایی‌های خارجی آمریکا) و سازوکارهای دوزدن تحریم (مانند تهاتر یا استفاده از ارزهای دیجیتال مجاز) آشناست، نه تنها از جریمه جلوگیری می‌کند، بلکه مسیرهای جایگزین برای تبادلات بانکی پیدا می‌کند. - داوری و حل اختلاف: فراگیری اصول داوری در مراکزی مانند ICC (دادگاه داوری بین‌المللی) یا دیوان داوری لندن، به مدیر عامل کمک می‌کند تا در هنگام بروز اختلاف، به جای هزینه‌های سنگین دادگاه‌های داخلی

اصل ثبات قراردادی؛ ستون فقرات حقوق فوتبال حرفه‌ای



شهرزاد یمینی‌راد
وکیل پایه یک دادگستری رئیس کمیسیون بازرسی و نظارت فدراسیون بین المللی حقوق ورزشی

اگر از یک حقوقدان ورزشی پرسیده شود که مهم‌ترین اصل حاکم بر روابط قراردادی فوتبال چیست، بی‌تردید یکی از نخستین پاسخ‌ها «اصل ثبات قراردادی» خواهد بود. فوتبال حرفه‌ای، صنعتی مبتنی بر برنامه‌ریزی بلندمدت است و بدون احترام به قراردادهای امکان ایجاد رقابت سالم و سرمایه‌گذاری پایدار وجود نخواهد داشت. اصل ثبات قراردادی در مقررات فیفا جایگاهی محوری دارد. بر این اساس، قرارداد معتبر میان بازیکن و باشگاه باید تا پایان مدت خود محترم شمرده شود، مگر آنکه فسخ بر مبنای علت موجه یا توافق طرفین صورت گیرد. این رویکرد، نه تنها از منافع باشگاه‌ها حمایت می‌کند، بلکه امنیت شغلی بازیکنان را نیز تضمین می‌نماید. البته ثبات قراردادی به معنای غیرقابل فسخ بودن قرارداد نیست. حقوق فوتبال میان احترام به قرارداد و آزادی اشتغال بازیکن تعادل برقرار کرده است. به همین دلیل، مقررات فیفا برای فسخ موجه، جبران خسارت و پیامدهای نقض قرارداد، چارچوب‌های دقیقی پیش‌بینی کرده است.

در رویه مراجع بین‌المللی، هنگام بررسی نقض قرارداد، صرف وقوع فسخ ملاک نیست؛ بلکه انگیزه طرفین، زمان فسخ، حسن نیت، رفتار قراردادی و آثار اقتصادی اقدام نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. همین امر سبب شده است که اصل ثبات قراردادی، مفهومی پویا و وابسته به شرایط هر پرونده باشد. برای باشگاه‌ها، رعایت این اصل به معنای ضرورت تنظیم قراردادهای دقیق، پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای مناسب و مستندسازی روابط حرفه‌ای است.

برای بازیکنان نیز آگاهی از آثار حقوقی فسخ، نقش مهمی در پیشگیری از اختلافات آینده دارد. نکته کاربردی برای وکلا در دعوای مربوط به فسخ قراردادهای ورزشی، تمرکز بر ادله و مستندات، اهمیت بیشتری از استناد صرف به مقررات دارد. بسیاری از پرونده‌های بین‌المللی به دلیل ضعف در اثبات وقایع، نه ضعف در استدلال حقوقی، با شکست مواجه شده‌اند.

از تصادف تا پیشامد

بسط نظریه گولد و کاربرد آن در تحلیل مسئولیت در نظام‌های پیچیده

مسعود امیرزاده

کار بست چارچوب پیشنهادی در حکمرانی محیط زیست

حکمرانی محیط‌زیست یکی از مناسب‌ترین عرصه‌ها برای آزمون چارچوب پیشنهادی این مقاله است، زیرا بیشتر بحران‌های زیست‌محیطی حاصل برهم‌کنش فرآیندهای طبیعی و تصمیم‌های انسانی هستند. در چنین نظام‌هایی، مرز میان «رخداد طبیعی» و «پيامد حکمرانی» همواره روشن نیست و همین ابهام، تشخیص مسئولیت را با دشواری روبه‌رو می‌کند.

در رویکردهای متعارف، رخدادهایی مانند خشکسالی، سیلاب، آتش‌سوزی جنگل‌ها یا طوفان‌های گرد و غبار اغلب به عنوان پدیده‌هایی طبیعی توصیف می‌شوند. این توصیف، اگرچه منشأ اولیه برخی از این رخدادها را توضیح می‌دهد، اما درباره چرایی تبدیل آن‌ها به بحران‌های گسترده و پایدار پاسخی ارائه نمی‌کند. در واقع، آنچه یک رخداد طبیعی را به یک بحران اجتماعی، اقتصادی یا زیست‌محیطی تبدیل می‌کند، تنهاشدت آن رخداد نیست، بلکه وضعیت خودسیستم است.

در چارچوب پیشنهادی این مقاله، پرسش اصلی دیگر این نیست که «آیا این رخداد طبیعی بوده است یا خیر؟» بلکه این است که سیستم تا چه اندازه در شکل‌گیری شرایطی که این رخداد را به بحران تبدیل کرده، نقش داشته است؟

برای مثال، وقوع یک دوره خشکسالی ممکن است منشأیی کاملاً طبیعی داشته باشد...

اما اگر طی سال‌ها، برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی، تخریب پوشش گیاهی، توسعه نامتوازن، استقرار صنایع آبربر، یا نادیده گرفتن ظرفیت اکولوژیک سرزمین، تاب‌آوری سیستم را کاهش داده باشد، آنچه رخ می‌دهد دیگر صرفاً یک خشکسالی طبیعی نیست. در چنین وضعیتی، رخداد طبیعی تنها محرکی است که آسیب‌پذیری انباشته‌شده سیستم را آشکار می‌کند. بنابراین، بحران حاصل را باید در چارچوب یک پیشامد تحلیل کرد، نه صرفاً یک حادثه طبیعی.

همین منطق درباره بسیاری از بحران‌های محیط‌زیستی نیز صادق است. خشک شدن تالاب‌ها، فرونشست زمین، بیابان‌زایی، کاهش تنوع زیستی یا زوال جنگل‌ها، معمولاً پیامد یک تصمیم یا یک رویداد منفرد نیستند. این بحران‌ها محصول انباشت تصمیم‌ها، سیاست‌ها و الگوهای مدیریتی هستند که در طول زمان شکل گرفته‌اند و به تدریج مسیر تحول سیستم را تغییر داده‌اند. از این منظر، این بحران‌ها را باید پیشامدهای درونی دانست؛ زیرا هم ریشه در تاریخ خود سیستم دارند و هم آینده آن را به گونه‌ای پایدار دگرگون می‌کنند.

این نگاه، پیامد مهمی برای حکمرانی دارد. اگر بحران‌های زیست‌محیطی صرفاً به عنوان حوادث طبیعی تلقی شوند، مسئولیت نظام حکمرانی عمدتاً به مدیریت پس از بحران محدود خواهد شد. اما اگر این بحران‌ها به عنوان پیشامدهایی ناشی از تاریخ تصمیم‌گیری و عملکرد سیستم شناخته شوند، مسئولیت حکمرانی به مرحله پیش از بحران نیز گسترش می‌یابد. در این حالت، ارزیابی عملکرد نهادهای عمومی تنها بر پایه نحوه واکنش به بحران انجام نمی‌شود، بلکه بر اساس میزان موفقیت آن‌ها در حفظ تاب‌آوری، کاهش آسیب‌پذیری و جلوگیری از تبدیل رخدادهای طبیعی به بحران‌های پایدار نیز سنجیده خواهد شد.

از این رو، چارچوب پیشنهادی مقاله حاضر، صرفاً ابزاری برای طبقه‌بندی رخدادها نیست، بلکه می‌تواند مبنایی برای بازاندیشی در مفهوم مسئولیت حکمرانی باشد؛ مسئولیتی که نه فقط در برابر پیامدهای آشکار، بلکه در برابر فرآیندهای انباشته‌ای تعریف می‌شود که زمینه وقوع آن پیامدها را فراهم کرده‌اند.

کار بست چارچوب پیشنهادی در تحلیل مسئولیت حقوقی

یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که می‌تواند از چارچوب پیشنهادی این مقاله بهره‌برد، حقوق، به‌ویژه حقوق مسئولیت مدنی و حقوق عمومی است. در رویکردهای متعارف، مسئولیت حقوقی عمدتاً بر پایه سه عنصر اساسی، یعنی وقوع زیان، رابطه سببیت و تقصیر

تحلیل می‌شود. هرچند این عناصر همچنان جایگاه بنیادین خود را حفظ می‌کنند، اما در نظام‌های پیچیده برای تبیین بسیاری از خسارت‌ها کافی نیستند.

در بسیاری از پرونده‌های مرتبط با محیط‌زیست، مدیریت منابع طبیعی، سلامت عمومی یا حتی تصمیم‌های کلان اداری، زیان نهایی حاصل یک رفتار منفرد نیست، بلکه نتیجه انباشت تصمیم‌ها، سیاست‌ها و کنش‌های متعددی است که در طول زمان شکل گرفته‌اند. در چنین شرایطی، تعیین مسئولیت صرفاً بر اساس آخرین حلقه زنجیره علت و معلول، تصویری ناقص از واقعیت ارائه می‌دهد.

در چارچوب پیشنهادی، پیش از ورود به بحث رابطه سببیت، پرسشی مقدماتی مطرح می‌کند: ماهیت رخداد چیست؟ آیا با یک تصادف روبه‌رو هستیم یا با یک پیشامد؟

اگر رخداد صرفاً یک تصادف باشد، مسئولیت نیز عمدتاً به بررسی رفتار مستقیم عامل و رابطه آن با زیان محدود می‌شود. اما اگر رخداد یک پیشامد باشد، دامنه تحلیل گسترش می‌یابد. در این حالت، پرسش اصلی دیگر تنها این نیست که «چه کسی آخرین اقدام را انجام داده است؟»، بلکه این است که چه کسانی در شکل‌گیری شرایطی که وقوع این رخداد را ممکن یا محتمل ساخته‌اند، نقش داشته‌اند؟

این تغییر نگاه، مفهوم مسئولیت را از یک رابطه خطی میان فعل و نتیجه، به تحلیلی سیستمی از فرآیندهای شکل‌دهنده زیان منتقل می‌کند. در این چارچوب، مسئولیت تنها به رفتار نهایی محدود نیست، بلکه می‌تواند متوجه تصمیم‌هایی باشد که سال‌ها پیش ظرفیت مقاومت سیستم را کاهش داده، آسیب‌پذیری آن را افزایش داده یا مسیر تحول آن را به سوی بحران هدایت کرده‌اند.

برای نمونه، اگر تخریب یک تالاب یا فرونشست یک دشت صرفاً پیامد یک برداشت غیرمجاز آب تلقی شود، مسئولیت نیز به همان اقدام محدود خواهد شد. اما اگر این رخداد نتیجه دهه‌ها سیاست‌گذاری نادرست، صدور مجوزهای متعدد، ضعف نظارت، توسعه نامتوازن و نادیده گرفتن ظرفیت اکولوژیک سرزمین باشد، مسئولیت حقوقی نیز نمی‌تواند تنها متوجه آخرین عامل باشد. در چنین وضعیتی، رخداد ماهیت یک پیشامد درونی را پیدا می‌کند و تحلیل حقوقی باید کل زنجیره تصمیم‌گیری و ساختارهای مؤثر در ایجاد آن را در بر گیرد.

از این منظر، چارچوب پیشنهادی در آن است که مسئولیت را از سطح کنشگر به سطح سیستم نیز گسترش می‌دهد. بدین ترتیب، در کنار مسئولیت فردی، می‌توان از مسئولیت ساختاری، مسئولیت نهادی و مسئولیت حکمرانی نیز سخن گفت؛ مسئولیتی که نه صرفاً ناشی از یک فعل یا ترک فعل، بلکه ناشی از مشارکت در شکل‌گیری شرایطی است که یک تصادف را به یک پیشامد تبدیل کرده است.

شایان تأکید است که چارچوب پیشنهادی این مقاله قصد ندارد اصول تثبیت‌شده حقوق مسئولیت، از جمله رابطه سببیت، تقصیر، انتساب، مسئولیت مدنی یا مسئولیت کیفری را دگرگون یا جایگزین کند. این چارچوب، یک نظریه حقوقی مستقل نیز محسوب نمی‌شود. کارکرد اصلی آن، افزودن یک لایه تحلیلی مقدماتی پیش از ورود به تحلیل حقوقی است؛ لایه‌ای که می‌کوشد ماهیت رخداد را در بستر یک نظام پیچیده شناسایی کند. به بیان دیگر، این چارچوب به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا رخداد مورد نظر صرفاً یک حادثه اتفاقی است یا نتیجه فرآیندهای انباشته و وابسته به مسیر (Path-dependent) که در طول زمان شکل گرفته‌اند.

پس از این مرحله، تحلیل حقوقی همچنان بر اساس قواعد و اصول پذیرفته‌شده هر نظام حقوقی، از جمله بررسی رابطه سببیت، تقصیر، انتساب، مسئولیت اشخاص و شیوه جبران خسارت انجام خواهد شد. بنابراین، چارچوب حاضر نه جایگزین تحلیل حقوقی، بلکه مکمل آن است و می‌تواند به دادگاه‌ها، قانون‌گذاران و تحلیلگران کمک کند تا پیش از ارزیابی مسئولیت، ماهیت واقعی رخداد و نقش عوامل ساختاری در شکل‌گیری آن را دقیق‌تر تشخیص دهند. به همین دلیل، ارزش این چارچوب بیش از آنکه در اصلاح قواعد حقوقی باشد، در بهبود کیفیت تحلیل است. این رویکرد می‌تواند به ویژه در پرونده‌هایی که با نظام‌های پیچیده، مسئولیت‌های چندلایه، بحران‌های محیط‌زیستی و تصمیم‌های بلندمدت حکمرانی مرتبط هستند، تصویری کامل‌تر از منشأ و ماهیت رخداد ارائه کند، بی‌آنکه جایگاه نظریه‌های کلاسیک حقوق مسئولیت را نفی یا تضعیف کند.

در علوم طبیعی، علوم اجتماعی و حقوق، بسیاری از رخدادها با عنوان «تصادفی» توصیف می‌شوند. با این حال، همه رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی ماهیتی یکسان ندارند. برخی تنهاوقایعی گذرا هستند، در حالی که برخی دیگر مسیر آینده یک سیستم را برای همیشه دگرگون می‌کنند. از سوی دیگر، بعضی رخدادها مستقل از تاریخ سیستم پدید می‌آیند، اما برخی دیگر حاصل انباشت تصمیم‌ها، تعاملات و فرآیندهای گذشته‌اند.

تمایز میان این دو نوع رخداد، تنها یک بحث نظری نیست، بلکه در تحلیل مسئولیت، ارزیابی عملکرد نظام‌های حکمرانی و فهم بحران‌های پیچیده اهمیت بنیادین دارد. اگر ندانیم یک رخداد چگونه شکل گرفته و چه اثری بر آینده سیستم گذاشته است، قضاوت درباره مسئولیت افراد، سازمان‌ها یا نهادهای تصمیم‌گیر نیز ناقص خواهد بود.

استیون جی. گولد با تمایز میان «تصادف» (Chance) و «پیشامد» (Contingency) نشان داد که بسیاری از رخدادهای تعیین‌کننده در تاریخ حیات، تنها حاصل قوانین طبیعی نیستند، بلکه به تاریخ طی‌شده سیستم وابسته‌اند. مقاله حاضر با الهام از این ایده، چارچوبی عمومی‌تر پیشنهاد می‌کند که رخدادها را نه تنها بر اساس منشأ، بلکه بر اساس تأثیر آن‌ها بر آینده سیستم نیز طبقه‌بندی می‌کند. سپس نشان می‌دهد که این چارچوب چگونه می‌تواند در تحلیل حکمرانی محیط‌زیست و مفهوم مسئولیت حقوقی به کار گرفته شود.

گولد و مفهوم پیشامد

استیون جی. گولد، دیرینه‌شناس و زیست‌شناس تکاملی، در نقد نگاه جبرگرایانه به تکامل، میان دو مفهوم «تصادف» و «پیشامد» تمایز قائل شد. به باور او، بسیاری از رخدادهای مهم تاریخ حیات، نه اجتناب‌ناپذیر بودند و نه صرفاً محصول قوانین طبیعت، بلکه به زنجیره‌ای از وقایع پیشین وابسته بودند. اگر بخشی از این زنجیره تغییر می‌کرد، مسیر تکامل نیز می‌توانست به گونه‌ای دیگر رقم بخورد.

بنابراین، در اندیشه گولد، «پیشامد» رخدادی است که بدون در نظر گرفتن تاریخ سیستم قابل فهم نیست. این ایده، وابستگی مسیرهای تکاملی به گذشته را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که تاریخ، بخشی از سازوکار شکل‌گیری آینده است.

با وجود اهمیت این دیدگاه، تمایز گولد عمدتاً بر منشأ تاریخی رخداد تمرکز دارد. اما در بسیاری از نظام‌های پیچیده، دانستن منشأ یک رخداد به تنهایی برای تحلیل آن کافی نیست. دو رخداد ممکن است هر دو ریشه در تاریخ سیستم داشته باشند، اما یکی اثری گذرا بر جای بگذارد و دیگری مسیر آینده سیستم را به‌طور اساسی تغییر دهد. از این رو، برای تحلیل رخدادها به معیار دیگری نیز نیاز داریم.

بسط ایده گولد

نخست، آیا رخداد محصول تاریخ و عملکرد خود سیستم است یا منشأ آن بیرون از سیستم قرار دارد؟

دوم، آیا رخداد پس از وقوع، مسیر آینده سیستم را تغییر داده است یا اثری گذرا و موقتی داشته است؟

پرسش نخست، به گذشته سیستم می‌نگرد و پرسش دوم، به آینده آن. تنها با ترکیب این دو بُعد می‌توان جایگاه واقعی یک رخداد را در نظام‌های پیچیده تعیین کرد.

بر این اساس، رخدادها در چهار وضعیت قابل طبقه‌بندی هستند:

الف) رخدادهایی که نه محصول تاریخ سیستم‌اند و نه آینده آن را تغییر می‌دهند؛ تصادف بیرونی.

ب) رخدادهایی که منشأ بیرونی دارند، اما مسیر آینده سیستم را دگرگون می‌کنند؛ پیشامد بیرونی.

ج) رخدادهایی که حاصل عملکرد خود سیستم هستند، اما اثری پایدار بر جای نمی‌گذارند؛ تصادف درونی.

د) رخدادهایی که هم ریشه در تاریخ سیستم دارند و هم آینده آن را تغییر می‌دهند؛ پیشامد درونی.

در این چارچوب، «تصادف» و «پیشامد» صرفاً دو نوع رخداد نیستند، بلکه نتیجه ارزیابی هم‌زمان گذشته و آینده یک سیستم‌اند. این نگاه، تمایز اولیه گولد را از یک ایده در زیست‌شناسی تکاملی، به ابزاری عمومی برای تحلیل نظام‌های پیچیده تبدیل می‌کند.

در ادامه نشان داده خواهد شد که این چارچوب چگونه می‌تواند در دو حوزه مهم، یعنی حکمرانی محیط‌زیست و حقوق، به فهم دقیق‌تر بحران‌ها و بازتعریف مسئولیت کمک کند.

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

وکیل، مدافع حق است، نه داور اخلاق



دکتر پیمان حاج محمود عطار
دکترای حقوق کیفری و جرم شناسی،
وکیل دادگستری

نسبت دفاع حرفه‌ای با قانون، نظم عمومی و وجدان شخصی وکیل پیمان حاج محمود عطار آیا وکیل دادگستری می‌تواند از شخصی دفاع کند که از نظر قانون و مستندات، حق با اوست، اما وکیل رفتار یا هدف او را از نظر اخلاقی نادرست می‌داند؟ این پرسش، در ظاهر، یک پرسش اخلاقی درباره حرفه وکالت است؛ اما در عمق خود، به یکی از مسائل اساسی فلسفه حقوق مربوط می‌شود: آیا وکیل باید تابع وجدان شخصی و داوری اخلاقی خود باشد یا موظف است در چارچوب قانون از حق موکل دفاع کند؟ پاسخ به این پرسش، بدون تفکیک میان قانون، اخلاق شخصی و نظم عمومی، ممکن نیست. اخلاق، مفهومی مطلق و یکسان نیست یکی از دشواری‌های اساسی در قرار دادن «وجدان و اخلاق» به‌عنوان معیار رفتار وکیل آن است که اخلاق و وجدان، دست‌کم در بسیاری از موارد، مفاهیمی مطلق و یکسان نیستند. آنچه برای یک وکیل غیراخلاقی است، ممکن است برای وکیل دیگر واکنشی مشروع به یک بی‌عدالتی تلقی شود. رفتار یک موکل ممکن است از دید شخصی ناپسند باشد، اما از دیدگاه دیگری قابل توجیه یا حتی اخلاقی تلقی شود. اگر قرار باشد وکیل صرفاً بر اساس وجدان شخصی خود درباره حقانیت موکل تصمیم بگیرد، نتیجه آن می‌تواند این باشد که یک حق قانونی، نزد یک وکیل قابل دفاع و نزد وکیل دیگر غیرقابل دفاع تلقی شود. در چنین وضعیتی، حق قانونی به جای آنکه بر اساس قانون تعیین شود، تابع وجدان اشخاص خواهد شد. این امر با اصل حاکمیت قانون سازگار نیست. وکیل، قاضی اخلاقی موکل نیست وکیل دادگستری وظیفه ندارد شخصیت موکل را ارزیابی اخلاقی کند. او نه قاضی اخلاق است و نه مرجع تشخیص «خوب» و «بد» بودن انسان‌ها. ممکن است موکل از نظر شخصی فردی ناپسند، خودخواه، بی‌ملاحظه یا حتی مرتکب رفتاری باشد که وکیل آن را اخلاقاً نادرست می‌داند؛

اما تا زمانی که حق مورد ادعا در چارچوب قانون قابل استماع و دفاع باشد، این داوری شخصی نمی‌تواند به‌تنهایی مبنای امتناع از دفاع قرار گیرد. وکیل، شخصیت موکل را نمایندگی نمی‌کند؛ حق و ادعای حقوقی او را نمایندگی می‌کند. این تفکیک، از مهم‌ترین مرزهای حرفه وکالت است. همان‌گونه که قاضی نباید بر اساس پسند و ناپسند شخصی خود رأی دهد، وکیل نیز نباید صرفاً بر اساس اخلاق شخصی خود، حق دفاع قانونی موکل را نفی کند. معیار الزام‌آور، قانون و نظم عمومی است آنچه برای وکیل الزام‌آور است، قانون، مقررات حرفه‌ای و حدود ناشی از نظم عمومی است. وکیل نمی‌تواند برای دفاع از موکل: - به دادگاه دروغ بگوید؛ - سند جعلی ارائه کند؛ - شاهد دروغین بسازد؛ - در تبانی برای انحراف دادرسی مشارکت کند؛ - ادله را جعل یا مخدوش کند؛ - یا به شیوه‌ای عمل کند که قانون و نظم عمومی را نقض کند. اما این محدودیت‌ها با «ناپسند بودن اخلاقی موکل» تفاوت دارند. ممکن است وکیل از رفتار موکل خوشش نیاید، اما رفتار موکل الزاماً به وکیل اجازه نمی‌دهد از حق قانونی او صرف‌نظر کند. بنابراین باید میان این دو گزاره تفاوت گذاشت: «من رفتار موکل را اخلاقاً نمی‌پسندم.» و: «دفاعی که از من خواسته شده، مستلزم نقض قانون یا نظم عمومی است.» اولی، لزوماً مانع دفاع نیست؛ دومی می‌تواند خط قرمز حرفه‌ای و قانونی باشد. نسبی بودن اخلاق، ضرورت قواعد حقوقی را بیشتر می‌کند هرچه جامعه متکثرتر باشد و ارزش‌های اخلاقی در آن متنوع‌تر باشند، ضرورت تکیه بر قواعد حقوقی روشن بیشتر می‌شود. در جامعه‌ای که افراد درباره اخلاق، عدالت، خیر و شر و حتی مفهوم حق، دیدگاه‌های متفاوت دارند، نمی‌توان اداره یک حرفه حقوقی را به وجدان شخصی افراد واگذار کرد. وکیل ممکن است دیدگاه مذهبی، فلسفی، سیاسی یا اخلاقی خاصی داشته باشد؛ اما در مقام حرفه‌ای، نباید معیار شخصی خود را به معیار عمومی الزام‌آور تبدیل کند. در غیر این صورت، ممکن است وکیل به جای دفاع از حق قانونی، به نوعی سانسور اخلاقی موکل دست بزند. و این با ماهیت حرفه وکالت ناسازگار است. آیا وکیل می‌تواند پرونده‌ای را به دلیل وجدان شخصی نپذیرد؟ البته میان «الزام به پذیرش پرونده» و «تحوه دفاع از

پرونده پذیرفته‌شده» باید تفاوت گذاشت. ممکن است وکیل به دلایل شخصی، از جمله تعارض منافع، عدم تخصص، ناتوانی در انجام مناسب کار یا حتی عدم تمایل شخصی، پرونده‌ای را نپذیرد. اما اگر پرونده را پذیرفت، دیگر نمی‌تواند صرفاً به دلیل اختلاف اخلاقی شخصی با موکل، عمداً دفاع ضعیف ارائه کند یا حقوق قانونی او را نادیده بگیرد. پذیرش وکالت، ایجاد یک رابطه حرفه‌ای است. از آن لحظه، وکیل باید در محدوده قانون، از منافع قانونی موکل دفاع کند. وکیل نمی‌تواند هم وکالت را بپذیرد و هم وجدان شخصی خود را بر تعهد حرفه‌ای مقدم بداند. وکیل مدافع حق است، نه تأییدکننده رفتار موکل یکی از اشتباهات رایج، این است که تصور می‌شود دفاع از یک شخص، به معنای تأیید تمام رفتارهای اوست. در حالی که چنین نیست. وکیل می‌تواند بگوید: «من رفتار موکل خود را تأیید نمی‌کنم، اما معتقدم او از یک حق قانونی برخوردار است و وظیفه حرفه‌ای من دفاع از آن حق است.» این تفکیک، برای سلامت نظام عدالت ضروری است. اگر دفاع از افراد فقط به کسانی اختصاص یابد که وکیل از نظر اخلاقی آنان را شایسته بداند، آنگاه حق دفاع به امتیازی اخلاقی تبدیل می‌شود؛ در حالی که در نظام حقوقی، حق دفاع باید بر مبنای قانون تعیین شود، نه محبوبیت یا مقبولیت اخلاقی فرد. نتیجه وکیل دادگستری، داور اخلاقی موکل نیست. او موظف نیست رفتار هر موکل را اخلاقاً تأیید کند و حتی ممکن است از نظر شخصی با رفتار یا هدف موکل مخالف باشد. اما تا زمانی که حق مورد ادعا در چارچوب قانون قابل دفاع است، اختلاف اخلاقی شخصی وکیل با موکل نباید به‌خودی‌خود مانع دفاع حقوقی شود. خط قرمز وکیل، نه هر چیزی است که شخصاً غیراخلاقی می‌پندارد؛ بلکه نقض قانون، قواعد حرفه‌ای و نظم عمومی است. در نهایت می‌توان گفت: «وکیل دادگستری، نه وکیل اخلاق موکل است و نه قاضی شخصیت او؛ او مدافع حقوق قانونی اوست.» و شاید مهم‌ترین اصل در این زمینه چنین باشد: «در جامعه‌ای که اخلاق و وجدان، متکثر و نسبی‌اند، قانون باید معیار مشترک رفتار حرفه‌ای باشد؛ زیرا اگر وجدان شخصی وکیل جای قانون را بگیرد، حق دفاع به داوری اخلاقی افراد وابسته خواهد شد.»

مقایسه تطبیقی حقوق گمرکی و حقوق مالیاتی در اقتصاد ایران



ساناز مرادی وکیل پایه یک دادگستری
پژوهشگر حوزه تخصصی حقوق گمرکی

بر اساس پژوهش‌های موجود، حقوق گمرکی و مالیاتی در اقتصاد ایران نه تنها دو منبع درآمد مجزا هستند، بلکه در یک ارتباط سیستمی و مکمل با یکدیگر عمل می‌کنند. مهم‌ترین وجه تمایز و ارتباط این دو نظام را می‌توان در کارکرد ارزش افزوده و تأثیر آن بر شفافیت اقتصادی مشاهده کرد. در ادامه، این مقایسه تطبیقی در ابعاد مختلف ارائه شده است:

۱. ارتباط سیستمی و مکمل‌گرایی مهم‌ترین یافته در پژوهش‌های اخیر، وجود یک ارتباط مکمل میان این دو نظام حقوقی است. این ارتباط به ویژه در قالب مالیات بر ارزش افزوده (VAT) خود را نشان می‌دهد: افزایش شفافیت و کاهش قاچاق؛ پژوهش‌ها نشان می‌دهد که افزایش نرخ مالیات بر ارزش افزوده در ایران به طور قابل توجهی «شکاف تجاری» (اختلاف بین آمار صادرات اعلامی کشور مبدأ و آمار واردات اعلامی گمرک ایران که شاخصی برای قاچاق است) را کاهش داده است. به عبارت دیگر، واردکنندگان برای دریافت اعتبار مالیاتی (یا

۳. قلمرو و معافیت‌ها معافیت‌های مالیاتی در مناطق ویژه اقتصادی: مناطق ویژه اقتصادی در ایران از معافیت‌های مالیاتی خاصی بهره‌مند می‌شوند که عمدتاً بر مالیات‌های غیرمستقیم مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی فرامرزی (مانند مالیات بر ارزش افزوده واردات) متمرکز است. چالش اصلی در این مناطق، نبود معافیت‌های کافی برای مالیات‌های مستقیم و پراکندگی قوانین است که برای سرمایه‌گذاران بازدارنده تلقی می‌شود. تعرفه‌های گمرکی و معافیت‌ها: قانون‌گذار می‌تواند با استفاده از ابزار معافیت‌های تعرفه‌ای، سیاست‌های تشویقی را دنبال کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تأثیر مثبت افزایش نرخ مالیات بر ارزش افزوده بر کاهش قاچاق، برای کالاهایی با تعرفه‌های بالاتر (بیش از ۳۵ درصد) کمرنگ‌تر یا حتی معکوس می‌شود. این نشان‌دهنده تعامل پیچیده‌ای است که در طراحی سیاست‌ها باید به آن توجه کرد. خلاصه و جمع‌بندی حقوق گمرکی و مالیاتی در ایران را باید نه به عنوان دو حوزه مجزا، بلکه به عنوان دو لایه از یک نظام مالی و نظارتی به هم پیوسته در نظر گرفت. در حالی که حقوق گمرکی بر مدیریت مرزهای تجاری تمرکز دارد، حقوق مالیاتی (به ویژه مالیات بر ارزش افزوده) به عنوان یک ابزار کلیدی برای افزایش شفافیت و کارایی کل زنجیره اقتصادی، از جمله بخش واردات، عمل می‌کند. با این حال، چالش‌های ساختاری در نظام حل اختلاف مالیاتی و پیچیدگی‌های ناشی از تعامل تعرفه‌ها و مالیات‌ها، از نقاط قابل تأمل در این نظام تطبیقی است.

همان «اعتبار ارزش افزوده» برای کالاهای خریداری‌شده، انگیزه بیشتری برای اظهار صادقانه واردات خود پیدا می‌کنند. اثر دومنظوره (Double Dividend): این مکمل‌گرایی منجر به «سود دومنظوره» می‌شود. به این معنا که جایگزینی تعرفه‌های گمرکی با مالیات بر ارزش افزوده، می‌تواند ضمن افزایش کارایی اقتصادی، درآمد دولت را نیز از طریق بهبود پایه مالیاتی و کاهش فرار مالیاتی افزایش دهد. به بیان ساده‌تر، مالیات بر ارزش افزوده از طریق ایجاد زنجیره‌ای از صورتحساب‌های رسمی، به کنترل و نظارت بر واردات نیز کمک می‌کند. ۲. ساختار نهادی و حل اختلاف بر اساس پژوهش‌ها، تفاوت‌های ساختاری مهمی در نظام حل اختلاف این دو حوزه وجود دارد که عمدتاً ناظر بر استقلال مراجع رسیدگی است: حقوق مالیاتی: نظام رسیدگی به اختلافات مالیاتی در ایران با چالش‌هایی در زمینه استقلال نهادهای حل اختلاف از مجریان مالیاتی مواجه است. مراجع حل اختلاف عمدتاً ماهیت شبه‌قضایی داشته و زیر نظر قوه مجریه فعالیت می‌کنند که می‌تواند اصل تفکیک قوا را با تردید مواجه کند. حقوق گمرکی: هرچند متن صریح جستجو به این مورد نپرداخته، اما بر اساس اصول عمومی حقوق اداری و تجاری، نظام رسیدگی به دعاوی گمرکی نیز تا حد زیادی در درون ساختار سازمان گمرک و هیأت‌های حل اختلاف وابسته به آن دنبال می‌شود. با این حال، پژوهش‌ها عمدتاً بر نقد نظام مالیاتی متمرکز بوده‌اند.